



پیغام عشق

قسمت هزار و دویست و شصتم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۶۱ گنج حضور، بخش پنجم

تیترا

«مراعات کردن زن، شوهر را و استغفار نمودن از گفته خویشتن»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۹۴

زن چو دید او را که تند و توسن است

گشت گریان، گریه خود، دام زن است

*توسن: اسب سرکش

زن اعرابی وقتی دید که همسرش خشمگین و سرکش شده، شروع به گریستن کرد زیرا گریه دام زن است تا شوهر خود را موافق مقصودشان گردانند. به عبارت دیگر وقتی من ذهنی ببیند که انسان با قدرت صحبت می کند و عزمش را جزم کرده تا آن را رها کند، شروع به استفاده از ترفندهایی همچون گریه، زاری و فروتنی می کند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۹۵

گفت: از تو کی چنین پنداشتم؟

از تو من اومید دیگر داشتم

زن به شوهرش گفت: من از تو کی چنین انتظاری داشتم؟ بلکه امید داشتم تا جور دیگری با من برخورد کرده و مرا تأیید کنی، چراکه تمام این حرفها را برای خیر و صلاح تو می زدم.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۹۶

زن درآمد از طریق نیستی

گفت: من خاکِ شماام نی سَتی

*نیستی: در این جا به معنی فروتن و نادیده گرفتن خود.

*سَتی: مخفّف سَتی به معنی بانو، خاتون

زن که منظور همان من ذهنی است از راه نیستی و کوچک کردن خود وارد شد و به شوهرش گفت: من اصلاً زن تو نیستم، مرا به حساب نیاور. من خاکِ پای تو هستم. [بهترین راه این است که با من ذهنی وارد بحث نشویم زیرا من ذهنی خودش را کوچک و ضعیف می کند تا با او دست دوستی دهیم و نهایتاً ما را متقاعد خواهد کرد که بعضی جاها مفید واقع شده است.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۹۷

جسم و جان و هرچه هستم آن توست

حکم و فرمان، جملگی فرمان توست

این جسم و جانِ ذهنی و هرچه که تو می پنداری، از آن توست. هر حکم و فرمانی با توست، من از خودم ایده ای ندارم و تسلیم فرمان تو هستم. [پس من ذهنی که یک عمر به ما فرمانروایی کرده و برای حفظ ناموسش ما را به جنگ واداشته، اگر احساس خطر کند از در نیستی وارد می شود تا ما را فریب دهد.]



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۹۸

گر ز درویشی دلم از صبر جَست

بهرِ خویشم نیست آن، بهرِ تو است

اگر من از درویشی و بی‌نوایی بی‌تاب شدم و مرکز من از حالت صبر خارج شد، به خاطر خودم نبود، بلکه به خاطر سربلندی تو بوده‌است. [درحالی که من ذهنی از جنس جسم بوده و به هیچ عنوان صبر را نمی‌شناسد.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۹۹

تو مرا در دردها بودی دوا

من نمی‌خواهم که باشی بینوا

برای این که تو همیشه درمان دردهای من بوده‌ای، مسائل من را حل کرده‌ای، هرگاه رنجیدم تو از ناموس و پندار کمال من دفاع کردی و هرگاه کوچک شدم از طریق فکر بعد از فکر و هیجانانی که در تو بالا آوردم مرا بافتی و ترمیم کردی. من تو را دوست دارم و اصلاً دلم نمی‌خواهد که بینوا شوی.

[حتی اگر من ذهنی به ظاهر شما را سربلند کند در واقع دارد از طریق ناموس و پندار کمال به بالا هل می‌دهد. در نتیجه اگر بینوا باشید بهتر است تا من ذهنی بخواهد نوای همانیدگی‌ها و درد را به شما بدهد.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۰۰

جان و سر کز بهرِ خویشم نیست این

از برای توست این ناله و حنین



قسم به جان و سرِ ذهنی‌ام که این تقلا و کوشش، این گریه و زاری من برای خودم نیست، بلکه برای تو است. [به‌هیچ‌عنوان حرف‌های من ذهنی را باور نکنید و فریب او را نخورید، چراکه تمام کوشش‌های من ذهنی، از جمله شکایت، ناله و زاری فقط و فقط برای بقای خودش است.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۰۱

خویش من و الله که بهر خویش تو

هر نفس خواهد که میرد پیش تو

به خدا سوگند، من به‌عنوان من ذهنی حاضر هر لحظه برای تو به‌عنوان زندگی، جانم را فدا کنم و بمیرم. [این سخنان ذهن همه در جهت فریب شماست، مبادا باور کنید.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۰۲

کاش جانت کش روان من فدی

از ضمیر جان من واقف بدی

کاش جانت که روان من فدایش باشد، از درون من آگاه بود که چه خبر است.

[اگر من ذهنی جانم را فدای من اصلی ما می‌کرد که دیگر وجود نداشت. اگر ما به‌صورت حضور ناظر به من ذهنی نگاه کنیم، خواهیم دید در مرکزش دائماً فکرهای منفی گذر می‌کند تا ما را به غصه و درد وادارد و به زمان مجازی گذشته و آینده ببرد. اکنون که جانم به خطر افتاده دارد التماس می‌کند که او را از بین نبریم، چراکه ادعا می‌کند همه وجودش برای ماست، درحالی که او دشمن ماست و دائماً زندگی ما را تلف می‌کند.]



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۰۳

چون تو با من این چنین بودی به ظن

هم ز جان بیزار گشتم، هم ز تن

حالا که تو نسبت به من این چنین فکر می کنی و مرا دشمن خود می دانی، من نیز از جان و تنم بیزار شدم. [آیا من ذهنی واقعاً از وجود موهومی خود و بافت همانیدگی ها و دردهایی که ایجاد کرده بیزار شده یا چون براساس آن ها ایجاد شده عاشق آن هاست؟]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۰۴

خاک را بر سیم و زر کردیم، چون

تو چینی با من، ای جان را سکون

[زن یا همان من ذهنی در ادامه برای حفظ بقای خود می گوید:] ای آرام و قرار جانم که رفتارت تغییر کرده و با من مخالف هستی، از این پس بر سیم و زر یا هر همانیدگی که مرکز را اشغال کرده خاک می ریزم و از آن ها دوری می کنم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۰۵

تو که در جان و دلم جا می کنی

این قدر از من تبرا می کنی؟

*تبرا: بیزاری جستن



تو که با نفوذ به جان و دلم مرا به فرم تبدیل کرده و به مرکز آمدی، چرا این قدر از من بیزاری جُسته و دوری می کنی؟
[شما نیز چون من ذهنی خود را بافته‌اید و به آن وابسته هستید، پس راضی به جدا شدن از آن نیستید.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۰۶

تو تبراً کن که هستت دستگاه

ای تبرای تو را جان، عذرخواه

*دستگاه: قدرت و توانایی، شکوه و جلال

از آن جا که تو دارای قدرت و شکوه و جلال هستی می توانی از من دوری بجویی، اما جان من وقتی بی نیازی و استغنائی
تو را می بینید شروع به عذرخواهی می کند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۰۷

یاد می کن آن زمانی را که من

چون صَنَم بودم، تو بودی چون شَمَن

*صَنَم: بُت

*شَمَن: بُت پرست

آن زمانی را به یاد آور که از فرط دوست داشتن من برایت چون بت بودم و تو همچون بت پرست. [من ذهنی ما نیز به
همین ترتیب من اصلی ما را که در حال زنده شدن به زندگی ست به زمان می برد.]



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۰۸

بنده بر وفق تو، دل افروخته‌ست

هر چه گویی: پخت، گوید: سوخته‌ست

اکنون من که بنده تو هستم، از شدت علاقه گویی دلم افروخته‌است و همیشه انتظار دارم تا مهر و محبتت را نثارم کنی. آن چنان حرف تو را قبول دارم که اگر بگویی غذایی پخته است، من فراتر رفته و می‌گویم آن غذا سوخته است. [از ابیات اخیر می‌توان گفت وگویی بین من اصلی و من ذهنی را متصور شد. به طوری که من ذهنی متظاهر خود را مشتاق و دل سوخته نشان می‌دهد، ولی تلویحاً می‌توان از اشاره مولانا به این نتیجه رسید که هرچه را به دست من ذهنی بسپاری نتیجه‌ای جز سوختن و خراب‌کاری نخواهد داشت.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۰۹

من سفناخ تو با هرچم پزی

یا ترش با یا که شیرین می‌سزی

*سفناخ: اسفناج

[زن در ادامه می‌گوید:] من مانند سبزی اسفناج در دست تو هستم، یعنی مطیعم تا هرچه می‌خواهی از من بپزی. اگر می‌خواهی شوربای ترش بپز و یا شوربای شیرین، به عبارتی اگر بخواهی عبوس می‌شوم و یا مهربان و خوش‌رو می‌شوم، در هر صورت مطیع مطلق تو هستم.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۱۰

کفر گفتم، نک به ایمان آمدم

پیش حکمت از سر جان آمدم

من با آن همه گله و شکایت به کفرگویی دچار شدم، اما اکنون ایمان آورده‌ام و هر حکمی کنی با جان و دل مطیع فرمان تو خواهم بود. [آیا من ذهنی واقعاً ایمان می‌آورد؟]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۱۱

خوی شاهانه تو را نشناختم

پیش تو گستاخ مرکب تاختم

*گستاخ مرکب تاختن: کنایه از گستاخی کردن است.

من خو و منش شاهانه تو را نشناختم، از این رو اشتباه کرده و نزد تو با گستاخی رفتار کردم. [پس مولانا حالتی را به تصویر می‌کشد که من اصلی فضا را باز کرده و با آوردن عدم به مرکزش در حال رهایی و جدا شدن از من ذهنی است. اما من ذهنی از این اوضاع ناراضی بوده و تلاش خود را می‌کند تا مانع این کار شود.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۱۲

چون ز عفو تو چراغی ساختم

توبه کردم، اعتراض انداختم



چون تو مرا بخشیدی، من نیز از عفو و بخشش تو چراغی برای راه خود ساختم تا دیگر توبه کنم و هرگز به اعتراض و مقاومت نپردازم. [اما آیا من ذهنی بدون مقاومت و اعتراض باقی می‌ماند؟ من ذهنی برای بقای خود به مقاومت نیاز دارد. مادامی که من اصلی عزمش را برای عدم کردن مرکز جزم می‌کند، من ذهنی شروع به وسوسه کرده و دوباره اجسام و همانندگی‌ها را به مرکز می‌آورد.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۱۳

می‌نهم پیش تو شمشیر و کفن

می‌کشم پیش تو گردن را، بزن

این شمشیر و کفن را نزد تو می‌گذارم، اگر می‌خواهی گردنم را بزن و مرا هلاک کن. [در گذشته مجرمان برای طلب عفو از پادشاهان شمشیر و کفن را نزد آنها می‌گذاشتند و معمولاً مورد بخشش قرار می‌گرفتند.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۱۴

از فراق تلخ می‌گویی سخن؟

هرچه خواهی کن، و لیکن این مکن

آیا تو از جدایی تلخ سخن می‌گویی؟ هر کاری می‌خواهی انجام بده ولی از جدایی سخن نگو.

[در این جا من ذهنی که خود را براساس جدایی شکل داده و ساخته، زمانی که می‌بیند جان اصلی ما در حال وحدت با خداوند بوده و برای جدا شدن از من توهمی مصمم است، تمام حربه‌های خود را به کار می‌برد تا از ما جدا نشود و باقی بماند.]



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۱۵

در تو از من عذرخواهی هست سر

با تو بی من، او شفיעی مستمر

درون تو یک خاصیتی وجود دارد که همیشه پیش تو از من شفاعت می کند و موجب عفو من می شود. [درواقع مولانا به حالتی از من ذهنی اشاره می کند که با ایجاد مشکل و مسئله دست به خراب کاری می زند، حتی در جهان باعث ایجاد جنگ های بزرگ شده و کشتار راه می اندازد. اما برای عمل خود توجیه آورده و حتی از خود قهرمان می سازد. این حالتی است که من ذهنی به صورت جمعی خود را توجیه می کند. در حالی که هیچ جنگی موجه نیست.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۱۶

عذرخواهم در درونت خلقِ توست

زاعتمادِ او دلِ من جرمِ جُست

عذرخواه من درون تو که موجب عفو و توجیه من می شود، خلقِ توست. [همان خلق و خوی من ذهنی که در تو چیره شده و اشتباهات خود را می بخشد و تبرئه می کند.] من با اعتماد و به پشتوانه همین خلق است که مرتکب اشتباه و گناه شده ام. [درواقع مولانا با این ابیات نشان می دهد که چنین گفت و گویی با من ذهنی سبب خواهد شد مرتکب اشتباه شویم اما مسئولیت آن را نپذیریم و در نهایت با من ذهنی خود را ببخشیم و توجیه کنیم.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۱۷

رحم کن پنهان ز خود ای خشمگین

ای که خلقت به، ز صد من انگبین



[زن به متقاعد کردن همسرش ادامه می‌دهد و می‌گوید] ای که زشتی عمل من باعث خشم تو شده، بر من رحم کن و مرا ببخش و این رحم و بخشش را حتی از خودت هم پنهان کن. ای که این خُلق و خویت برای من از صد من عسل هم شیرین تر است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۱۸

زین نَسَق می‌گفت با لطف و گشاد

در میانه، گریه‌ای بر وی فتاد

*نَسَق: ترتیب و نظم

به همین ترتیب زن با لطف و گشاده‌رویی با همسرش صحبت می‌کرد که در میان صحبت به گریه افتاد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۱۹

گریه چون از حد گذشت و های‌های

ز آن که بی‌گریه، بُد او خود دلربای

وقتی که گریه‌های آن زن از حد گذشت، مرد را تحت تأثیر قرار داد. درحالی‌که زن بدون گریه کردن هم دل مرد را ربوده بود.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۲۰

شد از آن باران یکی برقی پدید

زد شَراری در دلِ مردِ وحید



*شَراره: پاره‌ای آتش که به اطراف می‌جهد.

*وَحید: یکتا و یگانه

از بارانِ اشکی که از چشم زن سرازیر بود ناگهان برقی پدیدار شد که باعث شد تا شعله‌ای بر دل آن مردِ یکتا زده شود. [مولانا در این بیت نقطه‌ای را نشان می‌دهد که جان اصلی و هشیاری خدایی در حال رها شدن از من‌ذهنی و هشیاری جسمی است تا به زندگی زنده شود اما دوباره به من‌ذهنی برمی‌گردد].

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۲۱

آن که بنده روی خوش بود مرد

چون بود چون بندگی آغاز کرد؟

همچنان که آن مرد در حالت عادی بنده روی زیبای آن زن بود، در صورتی که زن اظهار بندگی و اطاعت کند ببین که چه طور می‌تواند همسرش را با خود موافق سازد؟

[از آن جا که ما نیز در من‌ذهنی بنده و مطیع افکار همانیده بوده‌ایم، اگر فقط مدتی به فضاگشایی مشغول باشیم، هر آن ممکن است دوباره تحت تأثیر فریب‌های من‌ذهنی قرار گرفته و بنده آن شویم].

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۲۲

آن که از کبرش دلت لرزان بود

چون شوی؟ چون پیش تو گریان شود



شخصی را تصور کن که هیبت کبر و خودنمایی او دلت را می لرزاند. چنین شخصی اگر نزد تو شروع به گریه و زاری کند چه حالی پیدا می کنی؟

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۲۳

آن که از نازش دل و جان، خون بُود

چون که آید در نیاز، او چون بُود؟

یا مثلاً شخصی که دل و جانش از نازِ محبوب و معشوقش همیشه پُر خون است، حالا اگر محبوب خود را در حالت نیاز ببیند، چه حالی خواهد شد؟ [قطعاً مانند مرد عرب حالت یکتایی و وحدت با زندگی را از دست خواهد داد.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۲۴

آن که در جور و جفائش دام ماست

عذر ما چه بُود چو او در عذر خاست؟

آن کسی که با وجود همه جور و جفاهایش هنوز در دام او اسیر هستیم، اگر شروع به عذرخواهی و تضرع کند، چگونه می توان بهانه آورد و عذر او را نپذیرفت؟ [پس می بینیم که ما نیز با وجود این که همیشه از ضررها و خراب کاری های من ذهنی آسیب دیده ایم، اما درحالی که در شرفِ رهایی از هشیاری جسمی هستیم، دوباره جذب ذهن شده و تسلیم همانندگی ها و من ذهنی می شویم.]



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۲۵

زُيِّنَ لِلنَّاسِ، حَقَّ أَرَاثَةِ اسْتِ

زآن چه حق آراسته، چُون دانند جَسْت؟

«آن مشتتهیات و لذت‌هایی که خدا برای مردم آراسته است، آن‌ها چگونه می‌توانند از کمند آن برهند؟» یعنی خداوند انواع همانندگی‌ها را آراسته و خودش هم می‌تواند همه را از بین ببرد، اما انسان با استفاده از این همانندگی‌ها یک پارک ذهنی ساخته و آن را بسیار مهم می‌داند.

قرآن کریم، سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۴

«زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرِّ»
ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ»

«در چشم مردم آرایش یافته‌است، عشق به امیال نفسانی و دوست داشتن زنان و فرزندان و همیان‌های زر و سیم و اسبان داغ برنهاد و چارپایان و زراعت. همه این‌ها متاع زندگی این جهانی هستند، درحالی‌که بازگشتن گاه خوب نزد خدا است.»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۲۶

چون پی یَسْكُنُ إِلَيْهَاشِ أَفْرِيد

کی تواند آدم از حوّا بُرید؟



از آن جهت که هدف خدا از آفرینش زن، آرامش مرد بود، آدم (ع) چگونه می‌تواند از حوا بُرد؟» [با توجه به این آیات و ابیات نباید تصور کنیم که خداوند یا مولانا از رابطه زن و مرد واقعی صحبت به میان می‌آورند، بلکه منظور رابطه انسان فضاگشا و من‌ذهنی اوست.]

قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۸۹

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا...»

«اوست که همه شما را از یک تن بیافرید. و از آن یک تن زنش را نیز بیافرید تا به او آرامش یابد...»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۲۷

رستم زال ار بُود، وز حمزه پیش

هست در فرمان، اسیر زال خویش

اگر شخصی در توانایی مانند رستم زال باشد و حتی از حمزه نیز نیرومندتر و شجاع‌تر باشد، در فرمان‌پذیری اسیر زنش خواهد بود. [مولانا با استفاده از این تمثیل کشش و غلبه من‌ذهنی را بیان می‌کند که با استفاده از وسوسه‌های بی‌شمار سعی دارد تا انسان را از پایداری در مسیر فضاگشایی و زنده شدن به ذات اصلی خود بازدارد.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۲۸

آن که عالم بنده گفتش بدی

کلمینی یا حمیرا می‌زدی

*کلمینی: با من حرف بزن.



حضرت رسول نیز که تمام عالم بنده سخنان او هستند، به همسرش عایشه می فرمود: «با من حرف بزن.»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۲۹

آب غالب شد بر آتش از نهیب

آتشش جوشد، چو باشد در حجاب

*نهیب: ترس و بیم، تشر

هرچند آب این قدرت را دارد تا بر شعله آتش غالب شود و آن را خاموش سازد، اما اگر در میان آب و آتش حجابی وجود داشته باشد، در این صورت این آتش است که آب را می جوشاند. [به عبارت دیگر اگر نور زندگی در اثر فضاگشایی بر هشیاری شما بتابد و فضای درون باز شود، می تواند آتش من ذهنی را خاموش کند و دردهای شما را شفا دهد. اما اگر فضاگشایی به صورت ذهنی انجام شود در حالی که همانندگی ها هنوز در مرکز است، در نتیجه انرژی زندگی تلف شده و تأثیری نخواهد داشت.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۳۰

چون که دیگی در میان آید، شها

نیست کرد آن آب را، کردش هوا

همین که در میان آب و آتش دیگی وجود داشته باشد و درون آن آب بریزی، آتش آن آب را به بخار تبدیل می کند. [بنابراین با وجود این که نیروی زندگی بر ما می تابد، اما برای این که کارساز باشد نباید اجازه دهیم تا آن چه ذهن نشان می دهد به مرکزمان بیاید و عایق بسازد، بلکه باید فضا را باز کنیم تا خورشید زندگی مستقیم به همانندگی ها و من ذهنی ما بتابد. به این ترتیب است که می توانیم از نفوذ من ذهنی و دردها خارج شویم.]



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۳۱

ظاهراً بر زن، چو آب ار غالبی

باطناً مغلوب و زن را طالبی

تو شاید ظاهراً بر زنت یا همان من ذهنی خود مانند آب بر آتش غالب باشی، اما در باطن مغلوب آن بوده و در طلبش هستی چون همانیدگی‌ها را به مرکزت می‌آورد و تو برحسب آن‌ها فکر و عمل کرده و از شیرۀ آن‌ها می‌چشی.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۳۲

این چنین خاصیتی در آدمی ست

مهر حیوان را کم است، آن از کمی ست

این خاصیت‌های همانیدگی فقط در وجود انسان است و در حیوان وجود ندارد. زیرا حیوان مهر همانیدگی ندارد و برای آوردن همانیدگی به مرکزش حرص نمی‌ورزد.

[همان‌طور که در میان حیوانات می‌بینیم اگر یک حیوان بخواهد شکاری کند ولی متوجه شود حیوانی دیگر در کمین است که خود او را شکار کند، آن شکار را رها کرده و به راه خود ادامه می‌دهد. اما ما انسان‌ها بدون توجه به عواقب همانیدگی، با چیزهای مختلف همانیده شده، به مرکزمان می‌آوریم و برحسب آن‌ها جهان را می‌بینیم، در نتیجه مغلوب می‌شویم.]

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: فرزانه



منابع: برنامه ۹۶۱ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتابهای تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com